مروری بر وقایع کردستان در شروع جنگ تحمیلی در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان دفاع مقدس

تحرکات جدایی‌طلبانه مقدمه حمله بعثی‌ها به ایران بود

احمد محمدتبریزی

حمله سراسری ارتش بعث در آخرین روز شهریور سال ۱۳۵۹ برای بسیاری از مردم شوکه‌کننده و ناگهانی بود. آنها فکر نمی‌کردند که این حملات سرآغاز یک جنگ طولانی‌مدت خواهد بود، اما آنهایی که در مناطق مرزی غربی و جنوبی کشور مستقر بودند، از چندین ماه قبل با دیدن شیطنت‌های دشمن در مرز ایران، احتمال وقوع جنگ را می‌دادند. جانباز «عبدالله ویسی» یکی از نفراتی بود که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در مناطق غربی کشور حضور داشت و مشغول مبارزه با ضدانقلاب بود. ویسی در نخستین روزهای جنگ نیز در مناطق غربی حضور داشت و در جریان اتفاقات بود و حملات دشمن متجاوز را به همراه دیگر رزمندگان دفع می‌کرد. این رزمنده پیشکسوت، در گفت‌وگو با «جوان» از نخستین روزهای دفاع‌مقدس و کارهای بزرگ رزمندگان می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

پیش از شروع جنگ تحمیلی، شما در مناطق کردنشین تجربه جنگ داشتید. وضعیت در این مناطق قبل از شروع جنگ چگونه بود؟

هنوز شیرینی پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در دهان مردم جا نیفتاده بود که از سوی ضدانقلاب در مناطق کردنشین شورش‌های مسلحانه صورت گرفت. شهیدبزرگوار سیدمحمدسعید جعفری از فرماندهان مقتدر، انقلابی، تأثیرگذار و یک خطیب توانا و معتقد نیروها را دور خودش جمع کرد و آموزش‌های لازم را به آنها داد. هدفش جلوگیری از قتل‌عام مردم کردستان بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ما ۱۰ سال دفاع‌مقدس داشتیم. دو سالش را با ضدانقلاب چه در مرزها و دیگر مناطق و هشت سالش را هم با دشمن بعثی داشتیم. اول انقلاب گروه‌هایی به دنبال برهم زدن امنیت و آرامش مردم و منطقه بودند. رزمندگان نیز با احساس مسئولیت بسیار بالا در مناطق حضور پیدا کردند و اجازه انجام چنین کاری را ندادند. خودم در آن زمان چون آموزش‌هایی را در پادگان سعدآباد دیده بودم، به‌عنوان یکی از مربیان تاکتیک و جنگ‌های چریکی به رزمندگان آموزش می‌دادم. نزدیک به ۱۹ ماه در مناطق کردنشین درگیری داشتیم و بیشتر فرماندهان ارتش و سپاه الفبای جنگ را در کردستان یاد گرفتند. قبل از اینکه صدام هم حمله کند ما درگیری‌های مرزی داشتیم. مهاجمان مسلح‌شده از سوی ارتش عراق برای ناامن کردن مرزها به روستاها یورش می‌بردند و آدم‌ربایی می‌کردند. برخی افراد تأثیرگذار را به شهادت می‌رساندند و وضعیت خوبی در منطقه برقرار نبود. گاهی گلوله‌ای از ما به سمت آنها می‌رفت و گاهی گلوله‌ای از سوی آنها به سمت ما می‌آمد. در همان زمان پاسگاه تنگاب در منطقه شهر گیلانغرب سقوط کرد. هنوز جنگ شروع نشده، ولی درگیری‌ها وجود داشت. نزدیک ۳۸ نفر از بچه‌های گیلان قبل از حمله صدام در مرز خسروی مستقر شده بودند و چنین وضعیتی در مناطق دیگر هم بود. گروه اندرزگو به فرماندهی حسین الله‌کرم، ابراهیم هادی و علی صادقی در منطقه نفت‌شهر مستقر بود. بخشی از نیروهای لشکر زرهی کرمانشاه در مرز مستقر بودند، ولی تعدادشان کم بود. مردم بومی منطقه گیلانغرب هم بودند. ژاندارمری و عشایر آن زمان نقش داشتند.

پس می‌توان گفت دشمنی ضدانقلاب رزمندگان را برای جنگ تحمیلی آماده کرد و اگر این تجربه را نداشتیم زمان جنگ برایمان سخت می‌شد؟

همت، متوسلیان، آقا رحیم، حاج علی فضلی و بسیاری از فرماندهان همه در کردستان قدم گذاشتند. از آن زمان رزمندگان توانستند چگونگی مبارزه کردن را بیاموزند. در زمان حمله ارتش صدام یک آمادگی در بچه‌ها بود، اما سازمانی وجود نداشت. ادوات جنگی بیشتر در ارتش بود و سپاه سلاح‌های ساده در اختیار داشت. حتی بچه‌ها بلد نبودند از خمپاره استفاده کنند. با ابتدایی‌ترین سلاح‌ها رزمندگان توانستند مقابل دشمن بایستند و دشمن را از مناطق اشغالی بیرون کنند. این یکی از توانمندی‌ها رزمندگان است که مدیون جنگ در کردستان هستند. اگر این تجربه را نداشتند، در اولین روزها و ماه‌های شروع جنگ تحمیلی به مشکل برمی‌خوردند.

وضعیت‌تان هنگام حمله ارتش بعث در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ چگونه بود؟

زمانی که ارتش صدام حمله کرد ما از کردستان به پادگان شهدای کرمانشاه آمده بودیم و ساعت ۱/۵۰ دقیقه ظهر فرودگاه کرمانشاه بمباران شد. خبر آمد که شهر را بمباران کرده‌اند و از همانجا رزمندگان به سوی مناطق مرزی حرکت کردند. جمعی از رزمندگان به سمت گیلانغرب رفتند و آنجا مستقر شدند. خودمان با کمک دوستان به همین منطقه رفتیم و رفته‌رفته حرکات ارتش صدام به سمت گیلانغرب آغاز شد و روز چهارم به سمت دروازه شهر گلانغرب رسیدند. کسی جلویشان نبود و همینطور می‌آمدند. حتی تا باغ فلاحت که باغ معروفی در میدان اول شهر گیلانغرب است، آمدند و آنجا رزمندگان با ارتش صدام درگیر شدند. برخی رزمندگان مثل شهید داود رضوانی آنجا مفقود شدند و دیگر پیکرشان پیدا نشد. وضعیت آشفته‌ای بود و انضباط نظامی و سیستم منسجمی وجود نداشت و نیروها به صورت خودجوش و چریکی در مناطق حضور داشتند و به صورت نامنظم با دشمن می‌جنگیدند. زمانی که ارتش به صف شده صدام به سمت گیلانغرب می‌آمد، مردم در دروازه ورودی شهر با دشمن درگیر شدند و نگذاشتند دشمن به داخل شهر نفوذ کند. اینجا باید از هوانیروز و نیروی هوایی ارتش هم یاد کنیم. شهدایی مثل شیرودی، کشوری، شمشادیان، سهیلیان و دیگر خلبانان آمدند و ستون در جاده مستقر شده دشمن را از ضلع شمالی شهر به راکت و گلوله بستند. همین سبب شد بخشی از نیروهای دشمن از بین برود و ادوات نظامی‌شان به آتش کشیده شود و مجبور به عقب‌نشینی شوند. حتی خودمان یک توپ ضدهوایی را آوردیم و در سپاه مستقر کردیم و به هوانیروز کرمانشاه و فرمانده‌اش جناب سرهنگ ژیان تقدیم کردیم. ما در آنجا مستقر شدیم و نبردهای پارتیزانی و چریکی از همانجا شروع شد. هر کسی با گروه خاص خودش کاری را انجام می‌داد. عشایر منطقه با بزرگان منطقه هماهنگ می‌کردند و شب به نیروهای عراقی که مستقر شده بودند، حمله می‌کردند و صبح برمی‌گشتند و به خانه‌هایشان می‌رفتند. تعداد کمی از بچه‌های ارتش، سپاه و ژاندارمری در منطقه مستقر بودند. گروه‌های مردمی در گیلانغرب نیز سازماندهی شدند و مقابل دشمن صف‌آرایی کردند.

تا آن زمان به صورت چریکی می‌جنگیدید یا عملیات خاصی هم انجام دادید؟

بعثی‌ها با عقب‌نشینی‌شان، به مرور خودشان را پیدا کردند و در روستای گور سفید مستقر شدند و تا بعد از فتح خرمشهر در این روستا بودند. ما چندین عملیات انجام دادیم که در آن به سمت عراقی‌ها می‌رفتیم تا بفهمیم اینها کجا مستقر شده‌اند. نزدیک به ۲۰ تانک عراقی توسط راکت‌های هوانیروز کرمانشاه از بین رفته و در منطقه مانده بود. عراقی‌ها از آنها به‌عنوان ماکت استفاده می‌کردند تا ما را هنگام حمله گمراه کنند. یکی از عملیات‌هایی که انجام دادیم شهیداصغر وصالی نقش مهمی در آن داشت. دو روز قبل برای شناسایی رفتیم و روز عاشورا به تنگه حاجیان یورش بردیم تا عراقی‌ها را پس بزنیم و عقب بروند و آن نطقه سوق‌الجیشی را پس بگیریم. به تنگه حاجیان حمله کردیم و دشمن با قناسه به پیشانی شهید وصالی تیر زد و ایشان در روز عاشورا شهید شد. انسان بسیار متفکری در جنگ بود. هنگام شهادت کنار ایشان بودم. برای اینکه جبهه گرم بماند و رکود پیدا نکند با عراقی‌ها عملیات‌های متعدد چریکی داشتیم. یک روز برای شناسایی رفتیم و دو گروه شدیم. یک گروه می‌خواست از رودخانه گیلانغرب به سمت تنگه حاجیان برود تا در گور سفید به دشمن ضربه بزند. ما که از داخل رودخانه می‌رفتیم یکی از خودروهای ما متأسفانه دیرتر آمد و فکر کرد ما با عراقی‌ها درگیر شده‌ایم. این وضعیت که پیش آمد بچه‌ها با سرعت به دل دشمن زدند و همانجا درگیر شدند. شهیدعبدالرضا زنگنه، شهیداکبرنژاد، شهیدعلی زبونی و فریبرز خسروی و تعداد دیگری از بچه‌ها برای نجات ما آمدند و فکر کردند ما در محاصره قرار گرفته‌ایم. از سمت جنوبی گور سفید می‌خواستند وارد شوند و در آن شرایط هوانیروز هم حمله کرده بود و مقرهای دشمن را می‌زد. در آن لحظه عراقی‌ها هم با خمپاره و توپ نیروهای ما را می‌زدند. یکی از گلوله‌ها بین بچه‌ها افتاد و تعدادی از آنها به شهادت رسیدند. ما شب به مقر سپاه برگشتیم به ما گفتند چند نفر از بچه‌ها شهید شده‌اند. مانده بودیم که چه کار کنیم. دنبال قرآن می‌گشتیم تا ببینیم صلاح است که دنبال پیکر شهیدان برویم یا نه. تعدادمان زیاد نبود و نمی‌خواستیم دیگر تلفات بدهیم. در نهایت بچه‌ها به این نتیجه رسیدند که پیکر مطهر شهدا را بیاوریم. ما رفتیم و تا به محل شهادت رزمندگان رسیدیم. دیدیم بدن شهدا تکه‌تکه شده و روی زمین افتاده است. هر کدام از ما یکی از پیکر مطهر شهدا را روی دوش انداختیم و چند کیلومتر با خودمان آوردیم. در آخر پیکرها را داخل یکی از خودروها انداختیم و به داخل شهرهای خودشان منتقل کردیم.

شهید حمیدرضا رضوانی «اسلحه به دست نشسته» و جانباز عبدالله ویسی نفر دوم ایستاده از سمت چپ

> زمانی که ارتش صدام حمله کرد ما از کردستان به پادگان شهدای کرمانشاه آمده بودیم و ساعت ۱/۵۰ دقیقه ظهر فرودگاه کرمانشاه بمباران شد. خبر آمد که شهر را بمباران کرده‌اند و از همانجا رزمندگان به سوی مناطق مرزی حرکت کردند
>
> شهید حمیدرضا رضوانی

وقتی ۳۱ شهریور حمله اتفاق افتاد فکر می‌کردید جنگ هشت سال ادامه پیدا کند؟

در ذهنمان جایی نداشت که جنگ آنقدر طول بکشد. صدام و حامیانش هم چنین فکری نمی‌کردند و برنامه‌شان این بود که جنگ را یک هفته‌ای تمام کنند. ما فکر کردیم جنگ چند روز بیشتر طول نمی‌کشد، ولی جنگ هشت سال ادامه پیدا کرد. هر وقت ما صدام را به مرحله پرتگاه می‌رساندیم، تقویتش می‌کردند. هر وقت هم صدام فشار را روی ما زیاد می‌کرد، رزمندگان اجازه نمی‌دادند. صدام در نهایت ناکام گذاشته شد و به هیچ‌کدام از اهدافش نرسید و جز خسارت به دو کشور نتیجه دیگری نگرفت. حضور و تلاش رزمندگان موجب شد هیچ کدام از برنامه‌های دشمن عملی نشود.

دخالت‌ها و سنگ‌اندازی‌های بنی‌صدر در اوایل جنگ چقدر کار را برایتان سخت کرده بود؟

رزمندگان بدون هیچ امکانات و تجهیزاتی مقابل دشمن مجهز ایستادگی کردند. بنی‌صدر چند عملیات انجام داد که همگی ناموفق بود. بنی‌صدر با شعار زمین می‌دهیم، زمان می‌خریم جبهه را معطل کرده بود. آن زمان بچه‌ها سختی‌های زیادی کشیدند. پشتیبانی و تدارکات نداشتیم و رزمندگان با کمک‌های مردمی می‌جنگیدند. ادوات و پشتیبانی نبود. رزمندگان به سنگرهای عراقی‌ها حمله می‌کردند و غنیمت جمع می‌کردند. اصلاً جای خواب نداشتیم و پشت سنگر می‌خوابیدیم. در ادامه جنگ توانستیم سنگرهای محکم در برابر بمباران دشمن بسازیم. خیلی شرایط سختی بود. همراه یکی از عشایر برای شناسایی عراق رفتیم. از پشت به نیروهای دشمن متجاوز نزدیک شدیم. آنجا در فصل پاییز، روزهایش گرم و شب‌هایش سرد بود. با شهیدحمید رضوانی به منطقه رفتیم. شب من و شهیدرضوانی بدون پتو مانده بودیم و شب پالان قاطرها را روی خودمان انداختیم و با هوای دهانمان سینه‌مان را گرم می‌کردیم تا بخوابیم. صبح که خواستیم برای نماز بلند شویم، حس می‌کردیم ساق پایمان را اره کرده‌اند. خم کردیم تا خون به پایمان برسد و بعد نماز بخوانیم. بچه‌ها این سختی‌ها را با تعهد و ایمانی که داشتند، سپری کردند.

با وجود این سختی‌ها مقاومت رزمندگان حکم معجزه را داشت؟

اگر آن زمان تکنولوژی تلفن همراه و فیلمبرداری بود و کارهایی که رزمندگان انجام می‌دادند و جسارت و شجاعتی که داشتند را ضبط و ثبت می‌کرد، همگان با چشم می‌دیدند چه حماسه‌هایی خلق شده است. در دنیا طرح‌هایی که انجام می‌شود از بالا اقدام می‌شود، ولی در دفاع‌مقدس از پایین به بالا بود. چون رزمندگان آدم‌هایی بودند که فکر قوی داشتند. دانشجویی بود که به‌عنوان بسیجی در خط مقدم می‌جنگید. با توجه به اطلاعات و سوادش شرایط را تحلیل می‌کرد و یک طرح منظر می‌کشید و این طرح منظر را به رده بالا می‌داد و همینطور بالا می‌رفت و در آخر به‌عنوان دستور پایین می‌آمد. این سبب شده بود که تمام بچه‌ها نسبت به مأموریت خودشان آگاهی داشته باشند. اینطوری نبود که یک فرمانده بالا باشد و دستور حمله بدهد. رزمندگان چون همه چی را خودشان آموخته بودند، با یک توجیه ساده فرمانده لشکر همه کارها را خودشان انجام می‌دادند. فرماندهان نیز نسبت به جان نیروها احساس مسئولیت زیادی می‌کردند و تا خودشان شناسایی نمی‌رفتند و علامتگذاری نمی‌کردند، عملیات را انجام نمی‌دادند. آقای رضایی با لباس مبدل در مناطق کردنشین یا عربی‌نشین خوزستان تردد می‌کرد. فرماندهان یک به یک چنین کاری می‌کردند. وقتی یک فرمانده می‌خواست به نقطه رهایی برود و به خط عراقی‌ها بزند، یکی دو شب قبل به منطقه می‌رفت و بعد با کد رمز به نیروها اطلاعات منطقه را می‌داد. بچه‌ها با دقت و هوشیاری بالایی کار می‌کردند. از همان رزمندگان شهیدسلیمانی سردار دل‌ها درآمد. فرماندهان جلوتر از نیروها حرکت می‌کردند و فرماندهان شهید زیادی دادیم.

همین‌ها جزو نقطه قوت رزمندگان و جبهه‌ها یمان به شمار می‌رفت؟

یکی از مبلغان جذب نیرو برای دفاع‌مقدس، خود شهدا بودند. شهید که در محله‌ها می‌آمد و تشییع می‌شد، خیلی از جوانان بی‌تفاوت با این حرکت غیرتشان به جوش می‌آمد و به جبهه می‌رفتند. این نکته خیلی مهمی است. اگر امروز فیلم‌های داعشی‌ها را می‌بینید، باید بگوییم آن زمان دشمن همین کارها را سر رزمندگان انجام می‌داد. شهیدعلیرضا معصومی را در منطقه علمیاتی سر بریدند. امروز فکر نکنید جنگی بوده و تمام شده و رفته است. اگر تمام مسائلش گفته شود، تازه متوجه فجایع می‌شوید. آنها کینه عمیقی از انقلاب اسلامی داشتند که هنوز هم از بین نرفته است.

شما با توجه به اینکه ۱۹ سال بیشتر نداشتید، آگاهی داشتید در چه کار سختی پا می‌گذارید و احتمال شهادت و اسارت وجود دارد؟

من همیشه از یک چیز می‌ترسیدم و آن اسیر شدن بود. من شش‌بار مجروح شدم، ولی برایم مهم نبود. من کنار محسن حاجی‌بابا در تنگه حاجیان بودم و با شهیدشهبازی و سرلشکر همدانی در کنار هم بودیم. در علمیات مطلع مجروح شدم. بچه‌ها شهید و جانباز می‌شدند، ولی باز جانانه می‌جنگیدند و برایشان مهم نبود. در آن شرایط ایمانی و معنوی و احساس مسئولیت، کسی نمی‌توانست بگوید، می‌ترسم. من فقط از این می‌ترسیدم که اگر اسیر شوم، شاید توان مقاومت نداشته باشم و به دشمن اطلاعات بدهم. کسی که مجاهد راه حق می‌شود یا فاتح، شهید، اسیر یا مجروح است. از این چهار حالت خارج نیست. بچه‌ها آن زمان از جانشان مایه می‌گذاشتند و روح انقلابی ترس را از بین برده بود و نمی‌گذاشت آنها از چیزی بترسند. در علمیات مسلم بن عقیل رزمندگان گردان شهیدمدنی و گردان سلمان به یکی از ارتفاعات یورش بردند. در آن شرایط بچه‌ها پشت ارتفاع مانده بودند. دشمن با دوشکا بچه‌ها را می‌زد و اجازه نمی‌داد بالاتر بروند. رزمنده قدکوتاهی از بچه‌های تبریز ناگهان خودش را بالا کشید و بالا رفت و الله‌اکبر گفت و به خط عراقی‌ها زد. همین سبب شد تمام بچه‌ها در خط عراقی‌ها قرار بگیرند و آنها فرار کردند. اتفاقات اینطوری زیاد صورت می‌گرفت. شجاعت رزمندگان در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود. من برای ادامه تحصیل دافوس به کره‌شمالی و چین رفتم. آنجا می‌گفتند، چطور توانستید از رودخانه خروشان اروند عبور کنید و والفجر ۸ را انجام دهید. می‌گفتند یک ابرقدرت در عبور از آب به شما کمک کرده است؟ سردارمهرابی فیلمی را برایشان گذاشت تا آنها باور کنند رزمندگان چگونه با ابزار ساده و اولیه و تنها با تفکر و تدبیر خودشان از رودخانه خروشان اروند و سیم خاردار و میادین مین عبور کردند و فاو را گرفتند. تا قبل از دیدن فیلم انجام چنین کاری برایشان غیرقابل پذیرش بود.

شیرین‌ترین و تلخ‌ترین اتفاق دوران دفاع‌مقدس برایتان چه بود؟

تلخ‌ترین اتفاق به همان شبی برمی‌گردد که پیکر مطهر شهدا را عقب آوردیم. در مسئله تبادل آزادگان به‌عنوان جانشین مرتضی قربانی مسئولیت تبادل نظامی اسرا را در منطقه بر عهده داشتم. زمانی که آزادگان وارد خاکمان شدند و گروه اولی که از آزادگان آمدند، بسیار تماشایی بود. با یک حالت محزونی روی خاک افتادند و اشک شوق از چشمانمان جاری شد که آزادگان سالم به میهن رسیده‌اند.

جانباز عبدالله ویسی نفر سوم از سمت راست

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۲۹

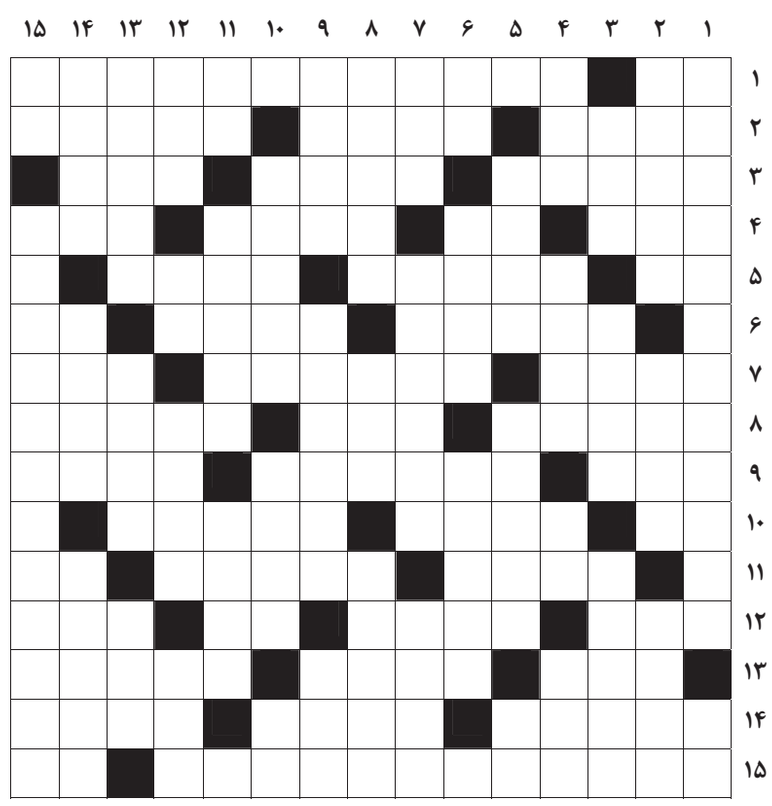

از راست به چپ

■ ۱- حرف همراهی عرب- کشور حایز مقام اول در استخراج طلا ■ ۲- تکامل یافتگی و پیشرفت- پانصد هزار- پادشاه معاصر حضرت ابراهیم ■ ۳- همداستان ژولیت- از ابزار- مدرک ■ ۴- پول غنا- مدافع فوتبال- صبر زرد- پدر آلمانی ژیمناستیک ■ ۵- چه وقت- عاقبت و سرانجام- تنه درخت ■ ۶- حیله‌گر- درنا- سخن صریح ■ ۷- برگه اقرار به وصول چیزی- ناگهان و یکسره- برف آذری ■ ۸- ستون پنجم- هوش و حافظه- شهری در ترکیه ■ ۹- شیمی کربن- کره سوزان منظومه شمسی- از جهات اصلی ■ ۱۰- تکیه بر پشتی- نمودار- پایین‌تر از معجزه که خاص انبیاست ■ ۱۱- خشکی و افسردگی- سردرد شدید- ماه سرد ■ ۱۲- سفید موی شاهنامه- غرش ابر- تکرار حرفی- آزمون و امتحان ■ ۱۳- علت و موجب- پنهان کردن لاتین- عکس العمل ■ ۱۴- فرمانده شهید نیروی هوایی- قاضی ورزشی- ورزش تمرکز حواس ■ ۱۵- کشوری در غرب آسیا- شاه بی‌شین

از بالا به پایین

■ ۱- فرد بی اراده و بدون قدرت تصمیم‌گیری- سعی ناتمام ■ ۲- از بالا به پایین- تندرست و بدون عیب- حیوان بارکش ■ ۳- نوعی پخت برنج- همان سانتی‌متر مکعب است- چادر زنان ■ ۴- زمان زودگذر- کارگر ساده- رگ خواب- شانه فلزی ■ ۵- مایه عذاب و دردسر- بخشندگی- علامت مصدر جعلی ■ ۶- حرف بدون رودربایستی- میوه موکتی- آلت پهن کردن خمیر ■ ۷- چین و شکن- گروه محافظ- نظاره کردن ■ ۸- خبوشان امروزی- زیاد- پدر ضحاک ■ ۹- دریاچه خشک شده آسیای مرکزی- نازکی- قسم و گونه ■ ۱۰- نمای ساختمان- شهری در استان خراسان رضوی- سطح چیزی ■ ۱۱- از ما بهتران- آخر- بر جوانان عیب نیست ■ ۱۲- موش خرما- مروارید- خصم- خرس آذری ■ ۱۳- گونه‌ای کولیس برای اندازه‌گیری دقیق- قد و اندام- پارچه کهنه ■ ۱۴- مصلح شرق- اثر امیل زولا- کاپیتان و سرمربی اسبق تیم ملی برزیل ■ ۱۵- سلطه و نفوذ- افغانستان در زمان این شاه قاجار به طور رسمی از ایران جدا شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱					۳
۲					۴			۱
۸					۵			۷
	۴			۶		۲		
	۵			۱		۸	۶	
	۷			۸				
		۹					۴	
		۵					۱	
			۶		۸		۵	

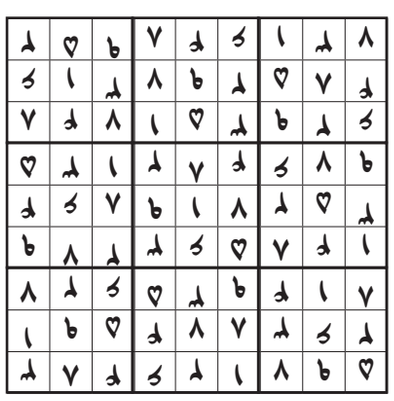

جدول کلمات متقاطع
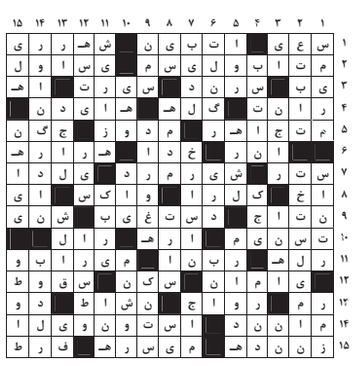
پاسخ جدول شماره ۶۰۲۸